

امکان یا عدم امکان رسیدگی به ارکان متعدد یک دعوا در یک پرونده

مهدی فقیهی نژاد^۱

چکیده

ارکان متعدد یک دعوا، در یک پرونده قابل رسیدگی هستند و لزومی به طرح جداگانه و نوبتی و مقدماتی ارکان متعدد نیست؛ مگر اینکه قانون‌گذار همانند ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، به لحاظ مصالح خاص و تخصصی بودن رسیدگی و تفکیک صلاحیت‌های ذاتی دادگاه‌ها، اثبات برخی از ارکان دعوی را در صلاحیت مرجعی غیر از دادگاه عمومی قراردادده باشد. با این مقدمه و با توجه به اصل استماع دعوی، چنانچه دادگاه بخواهد خواهان را مکلف به اثبات جداگانه ارکان دعوا نماید، باید مستندی برای این تکلیف داشته باشد و علاوه بر استناد به ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (که بیانگر یک قاعده کلی است)؛ یک یا چند مستند قانونی (شکلی یا ماهوی) دیگر برای این تکلیف بیابد و صراحتاً به آنها استناد کند و مشخص نماید که کدام یک از مقررات قانونی، در طرح دعوی رعایت نشده که بدون آن، دعوا قابلیت استماع دعوی ندارد و نمی‌توان به آن رسیدگی کرد.

کلیدواژه‌ها: ارکان متعدد دعوا، اصل استماع دعوا، قابلیت استماع، دادرسی، رسیدگی جداگانه، رسیدگی همزمان، مقدمات دعوا، نتیجه دعوا

^۱- کارشناس ارشد حقوق تجارت بین‌الملل از دانشگاه شهید بهشتی - رییس دادگستری شهرستان بن mahdifaghihi@gmail.com

دادخواهی حق قانونی همه اشخاص است و هر شخصی که حق او تضییع یا انکار شده است، برای احقاق حق خود می‌تواند به مراجع قضایای مراجعه نماید. هدف اصلی از طرح دعوا، رسیدگی و احقاق حق است و بنابر تصریح قانون، دادگاه‌ها مکلفند که حکم مقتضی برای هر دعوا را در قوانین بیابند و با صدور حکم، احقاق حق و فصل خصومت نمایند. با این مقدمه، اصل بر این است که دادگاه در صورت عدم امکان سازش، باید با رعایت شرایط قانونی، دعوا را استماع کند و به شناسایی حق انکارشده یا تضییع شده اقدام نماید. هر دعوا ممکن است ارکان و مقدماتی داشته باشد. ولی از جمله رویه‌های ناصوابی که به صورت گسترده در نظام قضایی فعلی باب شده است، منوط کردن دعوا به اثبات جداگانه ارکان آن است. در این مقاله به نقد و بررسی این اقدام می‌پردازیم.

۱. بررسی اجمالی شرایط و موانع استماع دعوا

در حقوق ایران، در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، شرایط قابل استماع بودن دعوا، بیان نشده ولی عنوان مبحث سوم از فصل سوم، «ایرادات و موانع رسیدگی» قرارداده شده است. همچنین در بند ب ماده ۳۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از قرار «عدم استماع دعوی» به عنوان یکی از قرارهای قابل تجدیدنظر نام برده شده ولی موارد صدور این قرار در قانون مشخص نشده است. قانون‌گذار ما در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی، موارد عدم استماع دعوی در حقوق فرانسه را با ایرادات در هم آمیخته و آنها را در دو ماده ۱۹۷ و ۱۹۸ قانون سابق ذکر نموده بود. ولی در قانون جدید آیین دادرسی مدنی، عنوان موانع رسیدگی را به ایرادات اضافه نموده و بند ۷ به بعد ماده ۸۴ را از فقه اقتباس کرده و معلوم نیست چرا آن را تحت عنوان مانع آورده است. این در حالی است که در فقه هیچ سخنی از «موانع» رسیدگی به میان نیامده و تنها در باب ارث و نکاح، سخن از موانع ارث و نکاح به میان آمده است. بنابراین ذکر موانع رسیدگی در عنوان مبحث سوم از فصل سوم از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی را می‌توان به جهت شکل‌نگرفتن زبان

حقوقی در کشور و بی دقتی قانون گذار دانست (هرمزی، ۱۳۹۴، ش ۱۳، ص ۱۸) و در واقع، آن را مترادف با ایرادات معناکرد و از همین ترادف و اشتراک معنا، نتیجه گرفت که موانع رسیدگی، همان ایرادات مندرج در بندهای ماده ۸۴ است و نباید موارد دیگری را به عنوان ایراد در نحوه طرح دعوی، به قانون گذار (در تدوین قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی) منتسب کرد.

بنا به مراتب فوق، اصل بر استماع دعواست و همه دعاوی اصولاً از قابلیت استماع برخوردارند و موانع استماع دعوا باید به اثبات برسند. فقط کافی است که موضوع تحت رسیدگی، از عنوان و ماهیت «دعوا» برخوردار باشد. (نهرینی، ۱۳۹۸، ۴۰۸) دادرس باید ایرادات مشکوک را نادیده بگیرد و دعوی را استماع نماید.

۲. نحوه رسیدگی به ارکان متعدد دعوا

در موضوع این مقاله، همان طور که می‌دانیم هر دعوا ممکن است ارکان و مقدماتی داشته باشد. به عنوان مثال، ارکان دعوی خلع ید عبارتند از مالکیت خواهان، تصرف خوانده و عدوانی بودن آن. سؤالی که مطرح می‌شود، این است که: «آیا برای رسیدن به مقصود نهایی یک دعوی، لازم است که هر یک از این ارکان، به صورت جداگانه و در پرونده علی حده اثبات شود یا این که می‌توان به تمام ارکان و مقدمات در یک پرونده، رسیدگی کرد؟»

در این مورد رویه‌های متهافتی بین دادگاه‌ها وجود دارد. برخی اعتقاد دارند که هر یک از ارکان دعوا باید به صورت جداگانه اثبات گردند. ولی برخی دیگر، رسیدگی به ارکان متعدد یک دعوا را در یک پرونده، ممکن می‌دانند. اختلاف عقیده این دو گروه از دادگاه‌ها در مورد لزوم یا عدم لزوم جداگانه اثبات و احراز رکن مالکیت خواهان در دعوی خلع ید، منجر به طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور و صدور رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲ - ۸۳/۱۰/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور شد. مطابق این رأی، «خلع ید از اموال غیر منقول، فرع بر مالکیت است. بنابراین طرح دعوی خلع ید از زمین قبل از احراز و اثبات مالکیت قابل استماع نیست. بنا به مراتب و با توجه به مواد ۴۶، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک، رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر

استان به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد، صحیح و قانونی تشخیص می‌شود.»

این رأی تاحدی مؤید دیدگاه اول است. ولی باید توجه داشت که اولاً این رأی وحدت رویه، صرفاً ناظر به لزوم اثبات مالکیت در دعوی خلع ید است و قابل ملاک‌گیری و تنقیح ملاک نیست. ثانیاً همان‌طور که برخی اساتید حقوق نیز گفته‌اند، لازم‌الاتباع بودن نظر هیأت مذکور منحصر به مورد رأی یعنی امری است که موضوع انشاء قرار می‌گیرد و شامل مقدمات، جهات و استدلال‌ات نمی‌شود؛ زیرا، ماده قانونی مستند رأی وحدت رویه، نظر اکثریت هیأت عمومی دیوان عالی کشور را نسبت به موارد مشابه لازم‌الاتباع اعلام کرده است، نه نسبت به استدلال مربوط به رأی؛ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، قانون وضع نمی‌کند؛ لذا، نظر این هیأت را نمی‌توان قانون تلقی کرد. (شهیدی، ۱۳۷۵، ۶۲)

ولی در برخی آراء دادگاه‌ها، پای‌بندی بیجا به این برداشت غلط از این رأی وحدت رویه، به روشنی مشاهده می‌شود.^۱ به‌عنوان مثال، شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان بن در خصوص دعوی آقای ر.ح. به طرفیت آقای غ.ق. به خواسته تحویل یک باب منزل مسکونی در روستای حیدری شهرستان بن به شرح قولنامه پیوست، بدون ورود در ماهیت دعوا، طی دادنامه شماره ***۹۷۰۹۹۷۳۸۳۴۴۰ مورخ ۹۷/۸/۲۲، با استفاده از ملاک رأی وحدت رویه، قرار رد دعوا صادر کرد. استدلال دادگاه بدوی از این قرار است که «نظر به اینکه الزام به تحویل، متضمن خلع ید است و حسب رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲ - ۸۳/۱۰/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، فرع بر مالکیت است و براساس مواد ۲۲، ۴۶، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت، ... اساساً مالک کسی است که سند رسمی در این خصوص داشته باشد یا اینکه مالکیتش ثابت شده باشد، حال اینکه در این پرونده، اساساً خواهان فاقد سند رسمی بوده و از دیگر سو، هیچ حکمی از سوی محکمه که مثبت مالکیت ایشان باشد، ارائه نشده است، بنابه مراتب پیش‌گفته، در حال حاضر دعوی ایشان به

۱- برای مطالعه بیشتر ر.ک به مقاله نگارنده، دعاوی مالکیت و خلع ید املاک در مراحل مختلف ثبتی در رویه قضایی ایران، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۸۹

کیفیت مطروحه قابلیت استماع نداشته و مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار رد دعوا صادر و اعلام می‌نماید.»

برخی حقوق‌دانان در پاسخ به سؤال یادشده، قائل به تفکیک شده و گفته‌اند که هر موضوعی که در عرف قضایی، قابلیت استقلال و توصیف به عنوان دعوا دارد، باید از حالت مقدمه خارج شود و به صورت خواسته مستقل مطرح گردد و این امر از دعوایی به دعوای دیگر، متفاوت خواهد بود. ولی این حقوق‌دان محترم، ضابطه و معیار مشخصی برای این تفکیک ارائه نداده و خود نیز اذعان دارند که آموزه‌های حقوقی و رویه قضایی در این مورد، بحث جدی ندارد. (خدابخشی، ۱۳۹۳، صص ۸۲-۸۰) با این وصف، طبیعتاً نمی‌توان عرف قضایی مسلمی در این مورد یافت. برخی قضات نیز اعتقاد دارند که اصل بر تشریفاتی بودن رسیدگی حقوقی است و لذا هر رکنی از دعوا یا دفاعی که ادعا محسوب گردد، باید جداگانه و به صورت یک دعوای مستقل مطرح گردد. مثل اینکه خواهان، وقوع معامله را قبول دارد ولی مدعی فسخ آن است. یا اینکه خواننده، وقوع ظاهری قرارداد را قبول داشته باشد ولی مدعی بطلان آن گردد. به عنوان مثال، در دعوای تنظیم سند رسمی، چنانچه اختلافی در مالکیت یا تحقق قرارداد وجود نداشته باشد یا اختلاف در حدی باشد که با اندک بررسی قابل رفع است، اثبات مالکیت یا تحقق قرارداد را می‌توان مقدمه تلقی کرد و بی‌نیاز از دعوای مستقل دانست؛ ولی چنانچه خواننده اساس قرارداد را انکار نماید، دعوایی با عنوان تحقق قرارداد، ضروری است. (همان، ۸۳)

ولی به نظر نگارنده که با اصل استماع دعوی همخوانی دارد، ارکان متعدد یک دعوا، در یک پرونده قابل رسیدگی هستند و باید در همان پرونده، مورد رسیدگی قرار گیرند و لزومی به طرح جداگانه و نوبتی و مقدماتی ارکان متعدد نیست؛ مگر اینکه قانون‌گذار (همانند قاعده مقرر در ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی) به لحاظ مصالح خاص و تخصصی بودن رسیدگی و تفکیک صلاحیت‌های ذاتی دادگاه‌ها، اثبات برخی از ارکان دعوی را

۱- این حقوق‌دان محترم فقط به یکی دو معیار اشاره کرده‌اند و آن، قابلیت اجرا یا دشواری‌های اجرای رأی یا غیرمهم بودن اختلاف طرفین در مقدمه دعوا است. ولی این معیارها، معیارهای روشنی نیستند و نمی‌توانند راهگشا باشند.

در صلاحیت مرجعی غیر از دادگاه عمومی قرار داده باشد.^۱ مطابق ماده مذکور، هرگاه رسیدگی به دعوا، منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صالح متوقف می‌شود. مفهوم مخالف این ماده این است که چنانچه رسیدگی به دعوا، منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه عمومی است، نه تنها رسیدگی به دعوا متوقف نمی‌شود؛ بلکه دادگاه به آن ادعا رسیدگی و نهایتاً حکم مقتضی صادر می‌نماید و این یکی از آثار اصل استماع دعواست. مشهور عالمان علم اصول معتقدند که جمله شرطیه، دارای مفهوم بوده و بر انتفاء جزا در صورت انتفاء شرط دلالت می‌کند. (قافی و شریعتی، ۱۳۸۶، ۱۵۵)

مؤید این امر حکم مقرر در ماده ۱۸ همان قانون است. به موجب این ماده، عنوان احتساب، تهاتر یا هر اظهاری که دفاع محسوب گردد، مشمول ماده ۱۷ نخواهد بود؛ به این معنی که نیازی به تقدیم دادخواست جداگانه ندارد و دادگاه به این دفاع رسیدگی می‌نماید. خواه از سوی خواهان مطرح گردد؛ خواه از سوی خوانده.

مؤید دیگر این نظر، مفهوم ماده ۱۴۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است. مطابق مفهوم این ماده، چنانچه هر یک از موضوعات و دعاوی مثل اعلام صحت، فسخ، تفاسخ، بطلان و ...، به عنوان مقدمه یا یکی از ارکان دعوی (همانند پرونده مورد اشاره) مطرح شوند، دادگاه باید به عنوان مقدمه، به آنها رسیدگی کند و نیازی به تقدیم دادخواست برای این موارد نیست. مؤید این امر، رویه غالب دادگاه‌هاست که برای مطالبه ثمن قرارداد (به عنوان یکی از آثار بیع صحیح)، فروشنده را به طرح دعوی اثبات بیع ملزم نمی‌کنند.

همچنین به عنوان مثال، دعوی تمکین به طرفیت زوجه، ارکانی دارد که عبارتند از: ۱- وجود رابطه زوجیت بین طرفین ۲- فراهم آوردن شرایط تمکین مثل مسکن امن و خوراک و پوشاک ۳- عدم استفاده زوجه از حق حبس (در صورت عدم برقراری رابطه زناشویی). بنابر رویه موجود در محاکم، لازم نیست که هر یک از اینها طی پرونده جداگانه‌ای اثبات شوند تا نهایتاً حکم به

۱- ر.ک. به ادامه مباحث همین مقاله که وقتی قانون یک دعوی را مقدمه دعوی دیگر دانسته باشد، رسیدگی به دعوی اصلی قبل از صدور حکم قطعی در مورد مقدمه، امکان ندارد.

تمکین صادرشود؛ خواه یکی از این ارکان، مورد اختلاف طرفین باشد؛ خواه تمام اینها مورد اختلاف باشد.^۱ یا در دعوای مطالبه نفقه زوجه، تاکنون مشاهده نشده که دادگاه زوجه را بدواً به طرح دعوی اثبات تمکین الزام نماید. برخی حقوق دانان نیز در این مورد گفته‌اند که در هر مسأله حقوقی، مقدمات بسیاری باید اثبات شود و هر عمل یا واقعه حقوقی ممکن است که در یک موضوع، نقش اصلی را ایفا کند یا برعکس، وضعیتی فرعی و مقدماتی به خود بگیرد و ممکن است که امری به عنوان مقدمه مورد رسیدگی به نتیجه اصلی قابل بررسی و استماع باشد ولی به- عنوان موضوع اصلی قابل استماع نباشد. (خدابخشی، ۱۳۹۰، ۶۲)

خود این حقوق دان محترم، در نگاشته‌های قبلی خود، به طور منسجم تری در این مورد سخن گفته و بیان نموده‌اند که در هر صورت، معیارهای دعوای باید به سود اصل حق تفسیر شوند؛ پذیرش دعوای و ورود در ماهیت برای اتخاذ تصمیم قضایی و حل مسأله اختلافی، بر عدم استماع دعوا و معلق و معطل گذاشتن حق، مقدم است. روح قواعد مقرر در مواد ۱۸، ۱۹، ۱۰۳، ۱۴۱ تا ۱۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که لزوم رسیدگی همزمان و مرتبط را پیش‌بینی کرده‌اند، مبین آن است که: «اصل بر تجمیع تمام مقدمات مستقیم و مؤثر در یک دعواست و پراکندگی آن‌ها خلاف قواعد مسلم دادرسی است.» (خدابخشی، ۱۳۸۷، ۱۴، ۳۱۸ و همان، ۱۳۹۰، ۶۴)

ولی هم‌اکنون در رویه قضایی، موارد زیادی برخلاف این اصل به چشم می‌خورد که در ادامه به دو مورد از آنها اشاره می‌شود و قضاوت را به خوانندگان محترم واگذار می‌کند.

۳. بررسی موضوع در رویه قضایی

۱- استثنائی که در این قاعده به ذهن متبادر می‌شود، این است که قاضی رسیدگی کننده، صلاحیت رسیدگی به همه ارکان دعوی را نداشته‌باشد. به عنوان مثال اصل زوجیت طرفین، مورد اختلاف باشد و فرض بر این باشد که رسیدگی به اختلاف طرفین در اصل نکاح، نیازمند ابلاغ ویژه باشد. (لازم به توضیح است که در حال حاضر چنین نیست) در این صورت، لازم می‌آید که قاضی از رسیدگی خودداری نماید تا قاضی صالح نسبت به این موضوع رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید.

در نمونه اول، در پرونده کلاسه ***۹۳۰۹۹۸۳۸۳۰۳۰۰ شعبه اول دادگاه عمومی بخش گندمان، آقای (خریدار ملک) دعوایی به طرفیت شرکت تعاونی ب به خواسته استرداد مبلغ یکصد میلیون ریال، وجه ضمانت نامه بانکی به جهت فسخ بیع مطرح و در توضیح عنوان نمود که مبیع فاقد چند شرط از شروط مقرر در قرارداد است. در این پرونده، لازم به توضیح است که شرکت تعاونی ب، مزایده ای برای فروش یک قطعه مزرعه پرورش ماهی برگزار کرد. پس از انجام مزایده و برنده شدن خواهان فعلی با ارائه ضمانت نامه مقرر در آن، خواهان مدعی شد که مبیع فاقد چند شرط از شروط مقرر در قرارداد است. لذا از پرداخت ثمن معامله، خودداری کرد. با خودداری خواهان (خریدار) از پرداخت ثمن معامله، شرکت خواننده وجه ضمانت نامه را وصول و از رد آن به خواهان خودداری کرد. دادگاه بدوی با احراز دو مقدمه به عنوان جهات موضوعی حکم (۱- وجود حق فسخ برای خواهان به جهت نقص مبیع و ۲- اینکه خواهان، در مهلت عرفی معامله را فسخ کرده است)، طی دادنامه شماره ***۹۳۰۹۹۷۳۸۳۰۳۰۰ خوانده را به رد مبلغ یکصد میلیون ریال به خواهان محکوم نمود.

ولی با تجدیدنظرخواهی خواننده، شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری طی دادنامه شماره ***۹۳۰۹۹۷۳۸۱۴۷۰۱، این حکم را نقض و به استناد مواد ۲ و ۳۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار عدم استماع دعوا صادر و اعلام نمود. با این استدلال که «خواهان عنوان نموده است که مزرعه مورد مزایده خرید، فاقد شرایط چهارم و پنجم قرارداد می باشد و لذا مطالبه بهای پرداختی را نموده است. درحالی که در صورت تخلف از شروط، اقتضا داشت خریدار، معامله را فسخ نماید و اعمال فسخ، یک عمل حقوقی نیست که دادگاه بتواند آن را انجام دهد؛ بلکه از جمله حقوقی است که قانون به متعاملین داده تا چنانچه حق فسخ داشته باشند، طبق ضوابط قانونی اعمال نمایند و متعاقب آن، تأیید فسخ را از دادگاه تقاضا نمایند.»

همانطور که ملاحظه می گردد دادگاه تجدیدنظر استان، برای استدلال خود، مستند قانونی ذکر کرده ولی آنچه مهم تر است، انتقادات دیگری است که به این رأی وارد می شود:

اولاً خواهان از دادگاه فسخ معامله را درخواست نکرده و دادگاه هم مبادرت به فسخ قرارداد نکرده بلکه صرفاً اعمال آن را احراز کرده است.

ثانیاً برای رسیدگی به دعاوی اعلامی مثل اعلام فسخ، تفاسخ، بطلان و ... نیازی به شکل و تشریفات خاصی برای اعلام فسخ، تفاسخ و بطلان قبل از طرح دعوا، وجود ندارد. برای استماع دعاوی فسخ، تفاسخ، بطلان و ... لازم نیست که این اعمال و وقایع حقوقی به صورت و شکل خاصی بیان و ابراز شوند تا دعوی اثبات آنها قابل استماع باشد بلکه دادگاه در صورت ارجاع دعوا باید طبق اصل استماع دعوی، به ارکان این دعاوی رسیدگی نماید و چنانچه ارکان آنها اثبات نشد، حکم بر بطلان دعوا یا بی‌حقی خواهان صادر کند و نمی‌تواند رسیدگی به این دعاوی را منوط به اعلام آن اعمال و وقایع به شکل خاص بکند؛ مگر اینکه این تشریفات در خود قانون پیش‌بینی شده باشد.

ثالثاً چنانچه هر یک از این موضوعات، به عنوان مقدمه یا یکی از ارکان دعوی (همانند پرونده مورد اشاره) مطرح شوند، دادگاه باید به عنوان مقدمه، به آنها رسیدگی کند و برخلاف استدلال فاقد مستند دادگاه محترم تجدیدنظر، لزومی ندارد که خواهان به عنوان مثال برای استرداد ثمن در صورت فسخ معامله، دعوی فسخ معامله را به صورت جداگانه مطرح و حکم قطعی اخذ نماید و متعاقباً دعوی استرداد ثمن مطرح نماید.

در جهت اثبات مشکلات عملی تفکیک دعاوی مقدمه از دعاوی ذی‌المقدمه (دعوی اصلی) می‌توان گفت این امکان وجود دارد که فرد خریدار بر اساس دلائل موجود، موفق به اخذ حکم تأیید فسخ معامله در دعوی علی‌حده به صورت غیابی شود و مهلت و اخواهی نسبت به آن تمام شود؛ متعاقباً و بر مبنای این حکم، دادخواست استرداد ثمن تقدیم و حکم بر محکومیت خوانده به استرداد ثمن نیز صادر و قطعی شود. چنانچه خوانده متعاقباً از طریق و اخواهی یا تجدیدنظرخواهی یا طرق فوق‌العاده شکایت از آراء همانند اعاده دادرسی موفق به نقض رأی مقدمه (تأیید فسخ) شود، تفکیک دعاوی یادشده موجب می‌شود که ارکان و اساس دعاوی دوم با خلل و سستی مواجه شود، حتی در صورت نقض دادنامه تأیید فسخ، حکم استرداد ثمن همچنان به قوت خود

باقی باشد و به رغم عدم تأیید فسخ، وی به استرداد ثمن الزام شود که این امر خود مشکلات زیادی را به بار می آورد.

رابعاً به عقیده برخی حقوق دانان، در مقام توصیف خواسته و دعوی، در هر جا که حکم دادگاه در مورد موضوعات دعوی، از نظر نتیجه با آنچه که خواهان به واقع دنبال آن است، یکسان باشد، دادگاه می تواند و بلکه باید با توصیف صحیح خواسته و قرارداد آن در جایگاه صحیح، نسبت به استماع دعوی اقدام نماید و خود را درگیر الفاظ نکند. به عنوان مثال چنانچه خواهان به دلیل خیار شرط یا غبن، حق داشته باشد که قرارداد را فسخ کند و به دنبال فسخ، مبیع را مسترد نماید، در این حالت، نتیجه مورد نظر او معلوم است و دادگاه باید بر همان اساس و به بهترین نحو، دعوا را توصیف نماید و ضمن احراز فسخ قرارداد، به عنوان سبب توجیه کننده دعوا، خواننده را ملزم به رد مبیع یا ثمن تحویلی نماید. (همان، ۱۱۶)

خامساً نباید از نظر دور بماند که خود دادگاه نمی تواند رأساً برای دعاوی، مقدمه یا رکنی وضع نماید و این فقط شأن قانون گذار است که این مقدمه را وضع نماید و یک دعوی را مقدمه دعوی دیگر بداند؛ به طوری که قبل از صدور رأی در مورد مقدمه، دعوی اصلی (دعوی دارای مقدمه) قابل رسیدگی نباشد. ولی در عمل، بعضی دادگاهها رأساً برای برخی دعاوی، مقدماتی قائل می شوند و بدون آن مقدمات، دعوی اصلی را استماع نمی کنند.

گفته شد که این فقط شأن قانون گذار است که این مقدمه را وضع نماید و در مقررات قانونی، نمونه هایی از این دست بسیار می توان یافت. برای مثال در مورد فروش اموال مشاع غیرقابل افراز، مطابق قانون افراز و فروش مصوب ۱۳۵۷، اگر یکی از مالکان مشاع ملک، فروش مال مشاع را از دادگاه بخواهد، باید ابتدا به اداره ثبت محل مراجعه کند. اداره ثبت در صورتی که ملک، قابل افراز باشد، آن را تفکیک می کند. اما اگر آن را قابل افراز نداند، رأی بر عدم قابلیت افراز صادر می کند. چنانچه مالک به این نظر اعتراض نداشته باشد، می تواند با ارائه این رأی به دادگاه محل، دعوی فروش مال مشاع اقامه کند. ولی چنانچه شخص ابتدائاً بدون مراجعه به اداره

ثبت، به دادگاه رجوع کند، دادگاه به جهت اینکه دعوا در موقعیت فعلی قابلیت استماع ندارد، قرار عدم استماع صادر می‌کند.

به عنوان نمونه دیگر در قوانین، می‌توان به تبصره ۱ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ اشاره کرد. مطابق این تبصره، تعیین میزان خسارات وارده از ناحیه مؤسسات و اشخاص مذکور در بندهای ۱ و ۲ این ماده پس از صدور رأی در دیوان بر وقوع تخلف، با دادگاه عمومی است. لذا چنانچه، خواهان بدون اخذ حکم قطعی دیوان عدالت اداری بر وقوع تخلف از سوی ادارات مذکور، دعوی خسارت اقامه نماید، بعضی از دادگاه‌ها قرار عدم استماع دعوی و برخی دیگر، قرار توقیف دادرسی صادر می‌نمایند.

همچنین ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰، طرح دعوی مطالبه خسارت از قاضی در دادگاه حقوقی در اثر تخلف از مقررات قانونی را منوط به محکومیت قطعی قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات می‌داند. این ماده مقرر می‌دارد که رسیدگی به دعوی جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل ۱۷۱ قانون اساسی، منوط به احراز اشتباه یا تقصیر قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات است. بدیهی است طرح دعوی بدون این مقدمه، موجب عدم استماع دعوی جبران خسارت در دادگاه عمومی حقوقی می‌گردد.

علاوه بر این مثال‌ها، مطابق ماده ۴۲۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، درخواست کننده اعاده دادرسی باید حکم نهایی مبنی بر اثبات جعلیت یا حيله و تقلب را پیوست دادخواست خود نماید. طبیعی است برای این کار، درخواست کننده اعاده دادرسی باید دعوی کیفری یا حقوقی اثبات حيله و تقلب را به صورت جداگانه مطرح و حکم نهایی در این خصوص ارائه نماید.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این موارد خود قانون‌گذار، مقدماتی را برای دعوی مقرر کرده است و لذا بدون رعایت این مقدمات، دادگاه می‌تواند قرار عدم استماع دعوا

صادر کند.^۱ ولی این امر بدین معنی نیست که دادگاه‌ها بتوانند برای دعوا، مقدمه تراشی نمایند و بدین وسیله از استماع دعوا خودداری نمایند.

در دومین نمونه از آرای قضایی به موردی برمی‌خوریم که رسیدگی به دعوا را منوط به ارائه دلایل اثباتی آن کرده است. شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان بن در خصوص دعوی آقای م.ق. به طرفیت همسرش به خواسته الزام به تمکین، در ماهیت دعوا وارد شد و طی دادنامه شماره ***۹۳۰۹۹۷۳۸۳۴۴۰۰ حکم بر بطلان دعوا صادر کرد. با تجدیدنظرخواهی خواهان، شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری، طی دادنامه شماره ***۹۳۰۹۹۷۳۸۱۴۱۰۰ رأی بدوی را نقض و با استدلال ماهوی، قرار عدم استماع صادر و اعلام نمود. استدلال این دادگاه بدین شرح است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای م.ق. از دادنامه شماره ۴۰۲-۹۷۰ مورخ ۹۷/۴/۳۰ شعبه اول دادگاه حقوقی شهرستان بن که متضمن صدور حکم به بطلان دعوی الزام به تمکین زوجه می‌باشد، باتوجه به این که در زمان ادعایی عدم تمکین از آذرماه ۹۶ به بعد، زوجه مدعی‌گردید مسکن مناسب با امکانات لازم جهت تمکین فراهم نشده است و جهت بررسی صحت ادعای مطروحه، مراتب به کلانتری محل ارجاع و مطابق با صورتجلسه ۹۷/۸/۱۵ مشخص شد که منزل مربوطه در مالکیت زوج نبوده و مستقل از منزل پدری وی نیست و صرفاً دارای یک اتاق ۳۶ متری است و فاقد امکانات از جمله آشپزخانه، دستشویی و حمام است و امکانات مناسب برای استفاده زوجه فراهم نشده است، فلذا باتوجه به معاینه محل صورت گرفته باتوجه به شرایط فوق، زوج شرایط لازم برای تمکین زوجه را فراهم ننموده است، در موقعیت فعلی دعوی تمکین قابل استماع نیست، به استناد مواد ۲ و ۳۵۸ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، دادنامه معترض‌عنه نقض و قرار عدم استماع دعوی مطروحه را صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره قطعی است.»

۱- در این فرض، بعضی از دادگاه‌ها قائل به عدم استماع دعوی بدون آن مقدمه هستند. ولی برخی دیگر، عقیده به توقیف دادرسی تا صدور حکم از مرجع صالح درمورد دعوی مقدمه دارند.

بر این رأی انتقاد وارد است. چرا که مقدمه‌ای که در موارد مصرح قانونی برای یک دعوی، مقرر می‌شود و بدون آن مقدمه، ممکن است دعوا با قرار عدم استماع، مواجه شود، صرفاً طرح یک دعوی می‌تواند باشد؛ نه انجام یا عدم انجام دیگر مقدمات (اعم از مادی یا حقوقی) که ممکن است رکنی از ارکان دعوا یا یکی از دلایل اثباتی باشد و عدم احراز آنها، باعث صدور حکم بی‌حقی یا بطلان دعوا شود؛ نه اینکه باعث استماع یا عدم استماع دعوا گردد. مگر اینکه خود قانون، این مقدمه را مانع استماع دعوی بداند.^۱ در برخی موارد، دادگاه برای رسیدگی به دعوای مطروح، با مانعی مواجه نیست و آنچه که توسط خواهان اقامه شده، برپایه ادله قانونی و قانون حاکم بر موضوع دعوا یا وارد است یا خیر. در این موارد اگر دادگاه دعوا را ثابت و وارد تشخیص داد، به حقانیت خواهان حکم می‌دهد و اگر آن را ثابت تشخیص نداد و یا حق مورد ادعا، با توجه به رابطه حقوقی طرفین، فاقد مستند و پیشینه قانونی بود، دادگاه حسب مورد حکم بر بی‌حقی یا بطلان دعوای خواهان صادر می‌نماید و رسیدگی به پرونده را خاتمه می‌دهد. (نهرینی، ۱۳۹۸، ۴۱۱)

همان‌طور که ملاحظه می‌گردد، دادگاه تجدیدنظر استان، رسیدگی به دعوای تمکین را منوط به ارائه دلایل اثباتی یکی از عناصر دعوا کرده است. در قضیه حاضر، بدیهی است که برای تمکین، باید شرایط و وسایل تمکین مثل منزل امن و مناسب فراهم باشد. در غیر این صورت، زوج حقی بر مطالبه تمکین ندارد و با استدلال‌ات ماهوی که دادگاه محترم تجدیدنظر در رأی خود آورده است، باید حکم بطلان دعوا را مورد تأیید قرار می‌داد؛ نه اینکه قرار عدم استماع دعوا صادر نماید. خصوصاً اینکه در صورت تهیه منزل مناسب در آینده، موجبی برای ناشزه دانستن زوجه و محکومیت وی به تمکین نسبت به ایام ماقبل وجود ندارد و خلاصه اینکه دادگاه باید به صورت ماهوی، اظهارنظر می‌نمود.

نتیجه گیری

۱- مثل ماده ۴۵۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که در دعوی تعیین داور، ارسال اظهارنامه برای طرف مقابل را قبل از طرح دعوی لازم می‌داند.

اصل بر رسیدگی به دعوا و استماع آن وفق اصول ۳۴ و ۱۶۷ قانون اساسی و مبانی متقن فقهی است و رد دعوا صرفاً در موارد خاص و استثنایی مثل مواد ۸۴ و ۸۹ آیین دادرسی دادگاه- های عمومی و انقلاب در امور مدنی پیش بینی شده است و از ذکر موارد رد دعوا در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تحت عنوان ایرادات و موانع رسیدگی و عدم ذکر موارد صدور قرار عدم استماع دعوا، می‌توان نتیجه گرفت که اصل بر رسیدگی به دعوا و استماع آن است و موارد قانونی رد دعوا را باید استثنای بر اصل دانست و عدم ذکر موارد صدور قرار عدم استماع دعوا در قانون را، نشانه عدم اراده قانون‌گذار در استفاده وسیع از این قرار تلقی- کرد.

دادگاه در رسیدگی باید به این نکته توجه داشته باشد که هرچند در دعاوی حقوقی، اولین شرط رسیدگی دادگاه به دعوا، «درخواست مدعی برابر قانون» می‌باشد؛ ولی این بدین معنا نیست که عدم رعایت هرگونه تکلیف قانونی منجر به عدم استماع دعوا شود؛ بلکه ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، باید با دیگر مواد قانونی و اصول حقوقی تفسیر شود. با توجه به مطالب پیش‌گفت، از قید یادشده می‌توان استنباط کرد که منظور از این قید، عدم استماع دعوا در موارد مصرح قانونی است و لازمه صدور قرار عدم استماع دعوی، این است که دادگاه علاوه بر استناد به ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (که بیانگر یک قاعده کلی است) یک یا چند مستند قانونی (شکلی یا ماهوی) دیگر برای صدور قرار عدم استماع بیابد و صراحتاً به آنها استناد کند و مشخص نماید که کدام یک از مقررات قانونی، در طرح دعوی رعایت نشده که بدون آن، دعوا قابلیت استماع دعوی ندارد و نمی‌توان به آن رسیدگی کرد. در مواردی که تصریح قانونی وجود ندارد، دادگاه باید با توجه به اصل استماع دعوا نسبت به رسیدگی و صدور حکم اقدام و از «فرض کردن هرگونه مقدمه» برای طرح دعوی و بهانه‌تراشی برای صدور قرار عدم استماع، خودداری نماید و به صورت سلیقه‌ای، تکالیفی را از پیش خود برای خواهان‌ها در نحوه‌ی طرح دعوی مقرر ننماید.

این درحالی است که امروزه در عمل، این اصل برای برخی محاکم وارونه شده به طوری که این محاکم در هنگام مواجهه با دعوا، به جای آن که در پی حل و فصل دعوی باشند، در استماع آن با تردید مواجه می شوند و به جست و جوی موانع استماع می پردازند.

منابع

۱. خدابخشی، عبدالله، تحلیل حقوقی دعوی اثبات مالکیت، مجله پژوهش های حقوقی، شماره ۱۴، ۱۳۸۷
۲. خدابخشی، عبدالله، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی، ج اول، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۰
۳. خدابخشی، عبدالله، حقوق دعاوی، قواعد عمومی دعاوی، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۳
۴. شهیدی، مهدی، مجموعه مقالات حقوقی، تهران، انتشارات حقوقدان، چاپ اول، ۱۳۷۵
۵. فقیهی نژاد، مهدی و باباییان، سمیه، دعاوی مالکیت و خلع ید املاک در مراحل مختلف ثبتی در رویه قضایی ایران، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۸۹
۶. قافی، حسین و شریعتی، سعید، اصول فقه کاربردی، ج اول، چاپ دوم، انتشارات سمت، ۱۳۸۶
۷. نهرینی، فریدون، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۹۸
۸. هرمزی، خیرالله، شرایط قابل استماع بودن دعوی در فقه (شرحی بر بند ۳ و ۵ الی ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی)، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی دانشگاه علامه طباطبایی، سال چهارم شماره ۱۳، زمستان ۱۳۹۴